F1js1\_13981128-067\_mfeb.ir

[تایپیست: روایت‌هایی که استاد بیان می‌کنند با فایل متن ویرایش شده تفاوت دارد، لذا در روایت‌ها بیان استاد آورده شده است]

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۶۷: ۲۸ بهمن ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت‌های محمد بن حُکِیم صحبت می‌کردیم. محمد بن حُکِیم یک روایت از محمد بن مسلم دارد عن ابی جعفر علیه السلام که به دو نقل وارد شده که نقل‌هایش گذشت.

یک روایت دیگری هست که در بعضی نقل‌ها عن ابی الحسن هست، در بعضی نقل‌ها

یک سری روایت‌های دیگری از محمد بن حُکِیم هست که در بعضی نقل‌هایش ابی الحسن علیه السلام یا عبد صالح تعبیر شده، در بعضی نقل‌هایش به نحو تردیدی بین امام کاظم و امام صادق علیه السلام ذکر شده. اینها یک اختلافات جزئی در میانشان هست. ظاهراً بعید نیست همه‌شان یکی باشند. با وجود بعضی اختلافاتی که دارد. حالا اختلافاتشان را هم می‌خوانیم در موردش صحبت می‌کنیم.

اینها یک نقلش از همه‌شان اختلافش بیشتر است. یعنی تفاوتش با سایر نقل‌ها، آن نقل، نقل ۴۰۴۸۸ است.

نقل‌های متعارف این، صورت مسئله این است، جاریه‌ای هست که در سن یأس نیست و این یک مدتی حمس‌ش۴:۴۳ و حیضش تأخیر افتاده، قطع شده، ارتفاع، مرتفع شده، در بعضی نقل‌هایش اصلاً ازدواج کرده، بعضی نقل‌هایش صحبتی از ازدواج نیست. عده‌اش چه شکلی است؟

المرأة التی یرتفع طمثها و هی فی سن من تحیض. صورت مسئله این است.

این نقلی که دارم می‌خوانم این دقیقاً صورت مسئله این شکلی نیست. صورت مسئله این هست که و مثلها لا تحیض. بر خلاف آنها که مثلها لا تحیض بود، این دارد و مثلها لا تحیض.

روایت از جهت سندی هم موثقه است. احمد بن محمد بن عیسی، رقم ۲۱ از باب سوم از ابواب العدد، احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال که فطحی ثقه است. احمد بن عائذ امامی ثقه است، محمد بن حُکِیم که قبلاً بحثش گذشت ما توثیقش کردیم. در بعضی جاها در مورد این روایت تعبیر کردند، دیدم حسنٌ موثق تعبیر دارد. در مرآة العقول است ملاذ الاخیار است. این باید حسنٌ أو موثق باشد. آن شاید به اعتبار اینکه محمد بن حُکِیم ممدوح تلقی می‌کنند، حسن بن علی بن فضال را فطحی می‌گیرند. حسنٌ أو موثق بستگی دارد به این‌که ما از جهت رتبه امامی ممدوح را بالاتر بدانیم یا غیر امامی ثقه را. اگر امامی ممدوح را بالاتر بدانیم، این موثق باید تلقی بشود. اگر غیر امامی ثقه را مقدم بداریم، این را باید حسن تعبیر بکنیم.

در تقسیم‌بندی‌های چهارگانة حدیث نتیجة کلی تابع اخس افراد است. یعنی کسی که در سلسلة سند از همه پایین‌تر است، حدیث به اعتبار او متصف به وصفی می‌شود. بنابراین اگر یکی امام باشد، عدل امامی باشد، یکی امامی ممدوح باشد. عدل امامی صحیح است، آن حَسَن است، مجموع روایت را می‌گویند حسن. حالا اگر یکی در سلسلة سند امامی ممدوح باشد. یکی غیر امامی موثق باشد، این بستگی دارد که ما کدام یکی از این دو نفر را از جهت رتبه بالاتر می‌دانیم؟ هر کدام را بالاتر بدانیم وصف حدیث به اعتبار دیگری هست. چون پایین‌ترین شخص را باید ملاحظه کرد. بنابراین، این حسنٌ او موثق فکر می‌کنم به اعتبار این هست که ما اگر امامی ممدوح را بالاتر بدانیم می‌شود موثق. غیر امامی ثقه را بالاتر بدانیم این می‌شود حسن. علی ای تقدیر آقایان معمولاً این روایت را معتبر می‌دانند، حالا یا موثقه یا حسنه. این روایت تعبیرش این است:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقُلْتُ الْمَرْأَةُ الَّتِي لَا تَحِيضُ مِثْلُهَا وَ لَمْ تَحِضْ كَمْ تَعْتَدُّ قَالَ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ قُلْتُ فَإِنَّهَا ارْتَابَتْ قَالَ تَعْتَدُّ آخِرَ الْأَجَلَيْنِ تَعْتَدُّ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ قُلْتُ فَإِنَّهَا ارْتَابَتْ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا ارْتِيَابٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلْحَبَلِ وَقْتاً فَلَيْسَ بَعْدَهُ ارْتِيَابٌ.

صورت مسئله این هست لا تحیض مثلها و لم تحض. این مراد چی است؟ مرحوم شیخ بعضی از روایاتی که در مورد یائسه حکم کرده که عده دارد. روایات یا مقطوعة به ابی بصیر حکم کرده که عده دارد. مرحوم شیخ در تهذیب گفته که مراد از این یائسه، یائسه‌ای هست که شخصاً یائسه است ولی هی فی سن من تحیض. اینجوری روایت را حمل کرده. مرحوم فیض در وافی در ذیل حمل شیخ گفته این حمل با این روایت جور در نمی‌آید. چون این روایت فرض کرده که هی لا تحیض و مثلها هم لا تحیض. با این عده برایش ثابت کرده، عدة سه ماهه. ایشان می‌گوید:

ينافي هذا التحقيق و التوفيق. یعنی کلام شیخ طوسی.

ما مر في الباب السابق من رواية محمد بن حكيم أن المرأة التي لا تحيض مثلها و لم تحض تعتد بثلاثة أشهر فإن ارتابت بالحمل تعتد بتسعة أشهر. اشاره به همین روایت محمد بن حکیم مورد بحث ماست.

بعد می‌گوید: إلا أن يقال إن لفظة لا في لا تحيض مثلها من زيادة النساخ.

این احتمال را مطرح کرده که این لا زائد باشد، در واقع اینجور بوده که: المرأة التي تحيض مثلها و لم تحض.

وافی، ج۲۳، ص۱۱۷۶

این کلام مرحوم فیض.

مرحوم علامة مجلسی در ملاذ الأخیار، ج۱۳، ص۱۴۰: استظهار این مطلب را کرده، بعد فرموده: الظاهر أن كلمة «لا» زيدت من النساخ، و في الكافي عن محمد بن حكيم بسند آخر: التي تحيض مثلها.

دیگر لا ندارد، به تحیض مثلها تعبیر کرده.

این هم عبارت مرحوم علامة مجلسی.

مرحوم محدّث بحرانی در حدائق، ج۲۵، ص۴۳۶. ایشان تعبیرشان این هست که این روایت محمد بن حُکِیْم را آوردند فرمودند و الخبر کما تری ظاهر فی أن من لم تحض و لا تحیض مثلها فإنّها تعتدّ ثلاثة اشهر. و هو صادقٌ علی الصغیرة و الیائسه. کسی که خودش حیض نمی‌بیند، لا تحیض مثلها، این یا صغیره است که لا تحیض مثلها، یا یائسه است. که بنابر روایت دیگر هیچکدامشان عده ندارند. بنابراین اشکالی بر این روایت هست. ایشان می‌گوید: و لا وجه للجواب عنها إلا بالحمل على زيادة «لا» في قوله «التي لا تحيض مثلها» من قلم الشيخ أو النساخ. إلا أن في الخبر إشكالا من وجه آخر، و هو أن السائل

ایشان می‌گوید اگر «لا» را هم حذف کنیم باز مشکل حل نمی‌شود. منهای «لا» دارد اشکال می‌کند.

إلا أن في الخبر إشكالا من وجه آخر، و هو أن السائل قال: «قلت: فإن ارتابت- يعني بعد الثلاثة أشهر- قال عليه السلام: تعتد تسعة أشهر»

می‌گوید این روایت مصداقش بحث حامله است. می‌گوید حامله مطرح کرده می‌گوید بعد از امام علیه السلام گفتند که ارتابت بالحمل اگر نمی‌دانی حامله هست یا حامله نیست تو نه ماه عده نگه بدارد، چه کار بکند، چه کار نکند. ایشان می‌گوید: و حينئذ فمتى حملنا الخبر على الصغيرة التي لم تبلغ التسع فكيف يمكن فرض الارتياب فيها باحتمال الحبل و هي لم تبلغ التسع؟

این‌که نمی‌شود، اصلاً احتمال حاملگی در قبل از نه سالگی نیست.

و بالجملة فالخبر على ظاهره غير مطابق للقواعد الشرعية و الضوابط المرعية، فلا أوسع من رده إلى قائله عليه السلام.

شاگرد: ۱۴:۵۰

استاد: اگر باشد. و الا اگر نباشد آن مشکلی ندارد. این خانم هنوز حیض ندیده ولی تحیض مثلها. یعنی به سن بلوغ رسیده ولی هنوز خودش حیض ندیده. هنوز خودش حیض ندیده باشد خب می‌تواند حامله بشود. آن که اگر لا داشته باشد این اشکال هست. و الا اگر لا نداشته باشد این اشکال نیست.

شاگرد:

استاد: آن طرفش هم یائسه باشد احتمال حاملگی در موردش نیست. آن هم فرقی ندارد به اینکه به این طرف حمل کنیم.

شاگرد: حبل در روایت باشد اشکال وارد می‌شود؟

استاد: نه، علی ای تقدیر چه این طرفش حمل کنیم چه آن طرفش حمل کنیم اگر «لا» داشته باشد اشکال دارد. آن اشکال، اشکال مشترک است.

اینها فرمایشاتی که هست آقایان فرمودند.

منهای بحث اینکه این روایت به جهت روایت‌های مشابه نباید لا داشته باشد. باید بالأخره یک جور دیگر باشد منهای آن یک احتمال دیگری به ذهنم رسیده آن این است که عبارت سقطی در آن رخ داده باشد. آن این است. من اوّل یک روایتی را بخوانم بعد سقط این عبارت را عرض می‌کنم. در همین جلد جامع الاحادیث، ج۲۷، ص۹۳ این روایت را بخوانم بعد خدمتتان عرض کنم. این روایت، روایت صفحة ۹۳، ۴۰۱۴۳ هست. اینجا یک تحریفی در خود آن عبارت جامع احادیث رخ داده. من عبارت را بر طبق کافی و تهذیب می‌خوانم، فقط خواستم آدرسش را از اینجا بدهم. عبارت این هست:

عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ الْعَطَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ التی يُسْتَرَابُ بِهَا وَ مِثْلُهَا تَحْمِلُ وَ مِثْلُهَا لَا تَحْمِلُ وَ لَا تَحِيضُ وَ قَدْ وَاقَعَهَا زَوْجُهَا كَيْفَ يُطَلِّقُهَا إِذَا أَرَادَ طَلَاقَهَا قَالَ لِيُمْسِكْ عَنْهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا.

می‌گوید کسی هست که در سنی قرار دارد که بعضی از هم‌سن‌هایش تحیض، حامله می‌شوند، بعضی هم‌سن‌هایش حامله نمی‌شوند. این خودش شخصاً حیض نمی‌بیند. ولی هم‌سن‌هایش اینجور نیست که به‌طور کلی لا تحیض باشد. بعضی‌هایشان حیض می‌بینند، بعضی‌هایشان حیض نمی‌بینند. این مثلها لا تحیض که ما در روایات می‌گوییم یعنی این‌که هیچ یک از مماثل‌هایش حیض نبیند. و الا جایی که بعضی از مماثل‌هایش حیض ببینند، بعضی از مماثل‌هایش حیض نبینند این داخل در مثلها تحیض است. داخل در مثلها لا تحیض نیست. این در واقع اینجور می‌خواهد بگوید. می‌گوید شخصی هست چرا حالا ارتیاب حاصل شده؟ به خاطر اینکه در سنی قرار دارد، بعضی از هم‌سن و سال‌هایش حیض می‌بینند. بعضی از هم‌سن و سال‌هایش حیض نمی‌بینند. که چه بسا در واقع این به خاطر این هست که مردد است بین این‌که یائسه شده یا یائسه نشده. سنّش مشخص نیست، چون سنّش مشخص نیست، خود این حیض نمی‌بیند. ولی در یک سنی هست که هم‌سن و سال‌هایش، کسانی که، خیلی وقت‌ها سن‌ها دقیق که، آن‌هایی که با همدیگر رفیق بودند و با همدیگر از بچگی بازی می‌کردند و امثال اینها. بعضی‌هایشان حیض می‌بینند، بعضی‌هایشان حیض نمی‌بینند. یعنی در سنی هست که مشکوک به سن یأس رسیده باشد یا به سن یأس نرسیده باشد. خودش یأس شخصی پیدا کرده. ولی این‌که کل هم سن و سال‌هایش حیض نبینند به این شکل نیست. بعضی از هم‌سن و سال‌هایش حیض می‌بینند، بعضی هم‌سن و سال‌هایش حیض نمی‌بینند. امام علیه السلام می‌فرمایند که این شخص اوّلاً یائسه حساب نمی‌شود. به دلیل این‌که همة هم سن و سال‌هایش یائسه باشند و از طرف دیگر چون اگر یائسه باشد، یائسه یطلّق علی کلّ حال. دیگر نیاز ندارد به گذراندن مدّت و امثال اینها. این از آن طرف چون حیض نمی‌بیند، طُهر غیر مواقعه‌اش، چطوری طُهر غیر مواقعه حساب کند از این چیزها مطرح نیست. این می‌گوید سه ماه باید صبر کند، به جای آن طُهر غیر مواقعه که باید بگذارد یک طُهر بگذرد تا طُهرش، طُهر غیر مواقعه بشود می‌گوید سه ماه صبر می‌کند، سه ماه مواقعه نمی‌کند بعد طلاق می‌شود. لِيُمْسِكْ عَنْهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا.

شاگرد: بعد طلاق دیگر عده ندارد؟

استاد: عده دارد.

شاگرد: می‌گوید سه ماه وایستاده

استاد: نه سه ماه برای این‌که بتواند طلاق بدهد. آن به جهت طُهر غیر مواقعه است.

شاگرد: سؤال اصلاً از این نیست که

استاد: نه سؤال از این نیست که عده‌اش چه شکلی است. نحوة طلاق دادن.

این‌که آوردم برای این بود که این احتمال وجود دارد که عبارت این روایت هم اینجوری بوده باشد که مثلها لا تحیض و مثلها تحیض و لم تحض. می‌گوید این خانمی هست که در یک سنی قرار دارد که بعضی از هم‌سن‌هایش لا تحیض، بعضی از هم‌سن‌هایش تحیض، و لم تحض. خودش حیض ندیده، ولی هم‌سن‌هایش بعضی‌هایش تحیض، بعضی‌هایش لا تحیض. یعنی دقیقاً همان موضوع آیة شریفه بنابر آن تفسیری که ما می‌کردیم که می‌گفتیم این ناظر به جایی هست که زن خودش حیض نمی‌بیند، ولی این‌که هنوز به سن یأس رسیده باشد اینها معلوم نیست. چرا شک کرده؟ این مثلها لا تحیض و مثلها تحیض منشاء ارتیاب را می‌خواهد بیان کند. منشاء ارتیاب این است که هم‌سن‌هایش بعضی‌هایش لا تحیض، بعضی‌هایش تحیض و بنابراین اینجوری شده. از تحیض اوّلی به تحیض دومی پرش قلم رخ داده. یکی از تحریفات بسیار شایع در نسخ خطی این است که یک کلمه‌ای که در متن تکرار می‌شود از یک جای تکرار شده به تکرار شدة دیگر پرش می‌کند. از آن تحیض، عبارت این بوده و مثلها لا تحیض و مثلها تحیض. از آن تحیض به آن تحیض، به خصوص با توجه به مثلها که دارد پرش رخ داده باشد.

نکتة جالب اینجاست همین تحریفی که می‌گویم در جامع الاحادیث رخ داده. این عبارتی که خواندم در جامع الاحادیث این شکلی نقل کرده: و مثلها لا تحمل و لا تحیض. در حالی که عبارت در کافی این هست: و مثلها تحمل و مثلها لا تحمل و لا تحیض. در جامع الاحادیث از آن مثلها به آن مثلها پرش کرده عبارت این شکلی شده: و مثلها لا تحمل و لا تحیض. در حالی که عبارت هم کافی هم تهذیب هر دویش این است: و مثلها تحمل و مثلها لا تحمل.

شاگرد: ۲۳:۲۰

استاد: سقط رخ داده. اینجا در ما نحن فیه دومی حذف کرده. اینجا اوّلی را. علتش هم این است که اینجا از مثلها به مثلها پرش کرده، در ما نحن فیه از تحمل به تحمل، یا تحیض به تحیض پرش کرده. عبارت اصلی این بوده: و مثلها تحمل و مثلها لا تحمل و لا تحیض. این عبارت کافی است. در جامع احادیث این هست: و مثلها لا تحمل و لا تحیض.

شاگرد: نسخه بدل‌هایش

استاد: اصلاً متنش را نیاورده، نسخه بدل نیاورده. اشتباه رخ داده. از کافی و تهذیب. موقعی که می‌خواستند از کافی بردارند اشتباه رخ داده. می‌خواهم بگویم ببینید چقدر اشتباه، اشتباه شایعی است که این کسانی مثل جامع احادیث

شاگرد: کافی که جامع الاحادیث دارد کافی است؟

استاد: نه، اینکه من اینجا دارم این شکلی است.

شاگرد: ۲۴:۲۴

استاد: ۴۰، ۱۴۳. ج۳، صفحة ۹۳، باب ۱۶

شاگرد: باب ۱۶، رقمش مسلسل نیست

استاد: باب ۱۶، رقم ۱

ولی چاپی که من دارم، این چاپ، آدرس این چاپ را هم بدهم. این چاپ تاریخ طبع ۱۳۷۹ه.ش، ۱۴۲۱ه.ق، جمیع الحقوق محفوظة و مسجلة للمؤلف.

اشتباه چقدر اشتباه شایعی است که کسانی مثل جامع احادیث که به این نکات دقیق هستند، اصلاً عنایت دارد که این نسخ بدل‌ها، اصلاً همین‌جا هم در حاشیه یک نسخه بدلی «التی مثلها» را در حاشیه دارد، یک التی مثلها که نمی‌دانم این التی مثلها یعنی چی، یک حاشیه‌ای اینجا به نسخه بدلی ذکر کرده. ولی آن چیز اصلی که وجود دارد را غلط نقل کرده.

شاگرد: طبق نسخه بدلی که از تهذیب آورده سألتُه عن المرأة یستراب بها و التی مثلها تحمل

استاد: متنش چی است

شاگرد: متنش: «و مثلها تحمل» با چیز می‌شود «و التی مثلها تحمل»

استاد: متنش را کامل بخوانید

شاگرد: سألتُه عن المرأة یستراب بها و مثلها تحمل و مثلها لا تحمل و لا تحیض

استاد: این عبارت ما این شکلی نیست. عبارت ما این شکلی هست که برایتان خواندم. و مثلها لا تحمل و لا تحیض. مثلها تحمل را در این چاپ ندارد.

شاگرد: دو تا نسخه بدل دارد

استاد: به هر حال چرا این چه شکلی بوده. به هر حال این شکلی است.

البته اگر طبق این معنا باشد این روایت مضمونش این هست، کسی که در سنی هست که معلوم نیست یائسه شده باشد. ولی خودش حیض نمی‌بیند ولی معلوم نیست یائسه شده باشد. با این‌که حیض نمی‌بیند. البته این یک استبعادی دارد که آن کسی که خودش حیض نمی‌بیند، یعنی اگر مراد این باشد که حیض نمی‌بیند، البته حیض نمی‌بیند را یائسه معنا نکنید نه یائسه. بگوییم که خون نمی‌بیند. نمی‌داند این خون ندیدنش به خاطر حاملگی است، یا به خاطر این است که به سن یأس رسیده. علتی هم که در مورد سن یأس شک دارد، علتش این است که هم سال‌هایش بعضی‌هایش کأنّ لا تحیض هستند، بعضی‌هایشان تحیض هستند، بنابراین شک کرده که خودش به هر حال به سن یأس رسیده یا به سن یأس نرسیده. امام علیه السلام می‌فرماید سه ماه یا نه ماه با آن تفصیلی که در روایت هست باید حیض

شاگرد: قبل بلوغ یا اوّل بلوغ لم تحیض را قبلاً

استاد: آن را بعد در مورد آن چیز. نکته‌ای که مجموعاً در مورد این روایت هست، این روایت به نظر می‌رسد با توجه به نقلیات دیگر من نمی‌خواهم بگویم حتماً لا افتاده است آنجوری که آقایان می‌گویند. افتادن لا خیلی طبق قوانین تحریف درست کردنش راحت نیست. آنجوری که من عرض می‌کردم طبق قوانین تحریف راحت است. ولی با نقل‌های دیگر محمد بن حُکِیم جور نمی‌آید. محمد بن حُکِیم نقلش در کسی نیست که شک دارد که به سن یأس رسیده یا به سن یأس نرسیده. معلوم است به سن یأس نرسیده. فقط نمی‌داند حامله است یا به خاطر یک ایرادی که در رحم ایجاد شده خون نمی‌بیند. ارتفاع الطمث به خاطر یأس نیست، در سن است. این‌که به همین تناسب در روایت‌های دیگر محمد بن حُکِیم می‌گوید ارتفاع الطمث علی وجهین إمّا من حبلٍ او فسادٍ من حیضةٍ یا من طمثٍ، امثال اینها. در واقع مفروض جایی هست که دیگر به خاطر بزرگی نیست. و الا ارتفاع الطمث یک مثال روشنش این است که ممکن است یائسه شده باشد. نه چون مفروض این هست که این خانم یائسه نیست. آن یائسه بودنش هیچی. این ارتفاعش ممکن است به خاطر ایرادی باشد که در رحمش ایجاد شده. یک عیبی، بیماری در رحمش ایجاد شده باشد که رحم خراب شده دیگر خون نمی‌بیند.

شاگرد: ارتفاع من حملٍ اطلاق دارد دیگر. ارتفاع حمل یکی‌اش به خاطر یائسگی است.

استاد: نه آن نیست. آن را بعد عرض می‌کنم. آن معنایی که قبلاً می‌خواستیم معنا کنیم آن درست نیست.

آن‌که از مجموع روایت محمد بن حُکِیم استفاده می‌شود این است که صورت مسئله جایی هست که یائسه نبودن زن، یعنی به سن یأس نرسیدن زن مسلّم است. فقط صحبت سر این است این حامله است که خونش به جهت حاملگی دیگر خون ندیده، یا حامله نیست. صحبت این است. و این که این احتمالی که ما می‌دهیم ولو از جهت قواعد تحریف متناسب‌تر هست. ولی با سایر نقلیاتی که این روایت محمد بن حکیم دارد چندان سازگار نیست. ممکن است حالا بگوییم مثلاً این به خاطر یک روایت دیگر تلقی کنیم. ولی به نظر می‌رسد که شاید این‌که این همان روایت باشد و یک گیری در آن رخ داده، حالا گیر به چه شکلی بوده، نحوة تحریفش به چه شکلی بوده آن را شاید روشن‌تر باشد. حالا نمی‌خواهم خصوص لا که علما فرمودند آن را تثبیت کنم. نه، می‌خواهم بگویم در این عبارت تحریفی رخ داده، ما تحریف را نمی‌دانیم. این تکة نقل به نظر می‌رسد قابل اعتماد نباشد، این نقل با توجه به سایر نقلیاتی که این روایت دارد.

شاگرد: یعنی نقل کافی را شما کافی نمی‌دانید برای اینکه یک «لا» بوده و افتاده؟

استاد: نه. می‌خواهم بگویم اینجا یک تحریفی رخ داده، اما نحوة تحریفش به چه نحوی بوده این را خیلی روشن نیست. چون اضافه شدن لا همینجوری یک دانه لا اضافه بشود به این راحتی‌ها نیست.

شاگرد: نقل کافی می‌پردازید؟

استاد: حالا در مورد این روایت مفصل صحبت می‌کنیم. در مورد این روایت باید یک مدتی بحث کنیم.

بنابراین این روایت را من عرضم این هست که این یک روایت یک مقدار متفاوت هست با یک نقل‌های دیگر، این روایت را اگر بگوییم معلوم نیست که نقلش، نقل معتبری باشد و این تفاوت قابل اعتماد نیست، سایر نقل‌های این روایات را می‌شود تا حدودی اینها را یکی بودنش را یک مقدار راحت‌تر حکم کرد. حالا ببینیم این روایت چه شکلی است. به سایر روایت مسئله برگردیم.

اولین روایت، روایت ۴۰۴۸۵، ۱۸ باب بود. یکی یکی روایات را می‌خوانیم. بعضی‌هایش بحث‌های سندی دارد، بحث‌های سندی‌اش را بحث می‌کنیم تا بعد بحث‌های دلالی‌اش. این روایت این هست: سَعْدٌ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام.

در این سند ابراهیم بن مهزیار نیاز به بحث دارد. ابراهیم بن مهزیار مرحوم آقای خویی در معجم رجال بحث کردند. ایشان از باب کامل الزیارات ابراهیم بن مهزیار را توثیق کردند که ما قبول نداریم خود مرحوم آقای خویی هم بعداً از مبنای کامل الزیارت برگشتند و اختصاص دادند توثیق که از عبارت مقدمة ایشان برداشت کردند به مشایخ مستقیم، ابراهیم بن مهزیار مشایخ مستقیم صاحب کامل الزیارات نیست. بنابراین عملاً ایشان ابراهیم بن مهزیار را توثیق نمی‌کنند. در نظر اخیرشان. ولی وجوهی که برای توثیق در کلمات قوم ذکر شده. ۶ وجه ذکر شده. من از این ۶ وجه، ۲-۳ تایش را نقل می‌کنم. بعضی‌هایش خیلی وجه‌های مهمی نیست که به آنها کار نداریم. یکی از وجوهی که ذکر شده این هست که إنّ العلامة عدّه فی المعتمدین و صحّح طریق الصدوق الی بحر السقاء و فیه ابراهیم بن مهزیار. آقای خویی پاسخ دادند که إن العلامة يعتمد على من لم يرد فيه قدح، و يصححه. صرح بذلك في ترجمة أحمد بن إسماعيل بن سمكة، فكأنه- قدس سره- بنى على أصالة العدالة، و عليه لا يكون قوله حجة علينا.

این مطلب ایشان ناتمام است. این‌که مرحوم علامه قائل به اصالة العدالة باشند، استدلالشان هم تمام نیست. یک بحث خیلی مفصل دارد، اینجا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. ولی اصل بحثی که اینجا هست این‌که این استدلال که علامه ایشان را جزء معتمدین ذکر کرده به جهت این است که ایشان این را در قسم اوّل کتاب خودش آورده. قسم اوّل در مورد کسانی هست که علامه قول آنها را پذیرفته او ترجّح عنده قبول قوله. این قسم اوّل است. کأنّ حالا یا به طور قطع یا به ظن مثلاً قولش مورد پذیرش قرار گرفته.

ولی به نظر می‌رسد که نشود ابراهیم بن مهزیار را بگوییم اصلاً علامه جزء معتمدین ذکر کرده. چون علامه در قسم اوّل ابراهیم بن مهزیار را آورده ولی یک عبارتی را از رجال کشی آورده که از آن توثیقش استفاده می‌شود بعد گفته و فی الطریق ضعفٌ. این ظاهرش نمی‌خواهد قبول بکند. می‌خواهد بگوید که چرا در قسم اوّل آورده؟ به خاطر اینکه امارة بر توثیقش وجود داشته. در قسم اوّل برای مناقشه آورده، نه برای پذیرش. گاهی اوقات. مرحوم تستری در قاموس الرجال این مطلب را اشاره فرمودند که علامه اشخاصی که امارة توثیق در آن وجود دارد، آن را در قسم اوّل ذکر کردند. آنهایی که امارة تضعیف وجود دارد در قسم دوم ذکر کردند. هر چند گاهی اوقات آن امارة تضعیف را می‌گوید این اماره به درد نمی‌خورد نه قولش را قبول می‌کنیم. یا در این امارة توثیق مناقشه می‌کند، نمی‌پذیرد. بنابراین مجرد اینکه در قسم اوّل ذکر شده دلیل بر این نیست که علامه آن را توثیق کرده باشد. بله، آن مطلب طریق صدوق الی بحر السقاء آن قابل توجه است چون در طریقش ابراهیم بن مهزیار هست. ولی من تصور می‌کنم خود علامه عجله کرده. یعنی چون در قسم اوّل ذکر کرده بوده تصور کرده که نظرش این هست که ابراهیم بن مهزیار ثقه است. یعنی اشتباهی که افراد در مراجعه به رجال علامه برایشان رخ می‌دهد برای خود علامه هم رخ داده. و الا از عبارت، هیچ نکتة خاصی ایشان برای توثیق ابراهیم بن مهزیار

شاگرد: دعبش را ندارد؟

استاد: نه غفلت کرده دیگر. دیده این را در قسم اوّل آورده، وقتی طرف عجله می‌کند، عجله باعث شده که تصور کند که این را به جهت این‌که ابراهیم بن مهزیار را توثیق کرده در قسم اوّل آورده. در حالی که ابراهیم بن مهزیار را برای این آورده بوده که یک امارة غیر معتمد علیه بر وثاقتش وجود داشته. این‌که به نظرم مشکل هست که ما اصلاً، حالا صرف‌نظر از اینکه قول علامه چقدر اعتبار داشته باشد یا اعتبار نداشته باشد. آن سر جای خودش هست، اینها قول علامه در اینجور موارد اعتبار ندارد. علت اصلی‌اش هم این است که علامه منبع جدیدی ندارد. استنباط از همین‌ها کرده. فرض کنید حالا قبول هم کردیم که علامه توثیق کرده باشد. توثیق می‌گوید این روایت ولو مثلاً ضعیف است ما ظن به صدقش حاصل می‌کنیم. مثلاً مظنون الصدق دانسته باشد، مثلاً. حالا اینجور هم نیست. مظنون الصدق دانسته باشد این روایت را بگوید این مظنون است ما ظن رجالی هم حجت می‌دانیم، امثال اینها. پس بنابراین ابراهیم بن مهزیار را توثیق کرده باشد. حداکثر همین است، چیز دیگری که اگر نکتة دیگری در توثیق ابراهیم بن مهزیار بود خودش ذکر می‌کرد. هیچ چیزی ذکر نکرده الا همین که عبارت رجال کشی را آورده و آن عبارت رجال کشی را، اگر مستندش آن عبارت. من عرض می‌کنم که معلوم نیست اصلاً علامة حلی ابراهیم بن مهزیار را بخواهد توثیق کند. عرض دیگر این هست به فرض هم بخواهد توثیق بکند، مستند توثیقش چیزی هست که ما آن مستند را قبول نداریم و نمی‌شود به وسیلة. بنابراین مجرد اعتماد علامه بر شخص برای توثیقش کافی نیست.

یک وجه دیگری خود عبارت کشی است. همان عبارت کشی که فیه ضعف. آن عبارت مرحوم آقای خویی مطرح کردند که نه فقط ضعف سندی دارد، ضعف دلالی هم در آن نقل کشی وجود دارد. کشی اینجوری نقل می‌کند.

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ كُلْثُومٍ السَّرَخْسِيُّ، وَ كَانَ مِنَ الفقها، وَ كَانَ مَأْمُوناً عَلَى الْحَدِيثِ، قال حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ، إِنَّ أَبِي لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ دَفَعَ إِلَيَّ مَالًا وَ أَعْطَانِي عَلَامَةً، وَ لَمْ يَعْلَمْ بِتِلْكَ الْعَلَامَةِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ قَالَ مَنْ أَتَاكَ بِهَذِهِ الْعَلَامَةِ فَادْفَعْ إِلَيْهِ الْمَالَ! قَالَ،

محمد بن ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: فَخَرَجْتُ إِلَى بَغْدَادَ وَ نَزَلْتُ فِي خَانٍ، فَلَمَّا كَانَ فی الْيَوْمُ الثَّانِي إِذْ جَاءَ شَيْخٌ وَ دَقَّ الْبَابَ، فَقُلْتُ لِلْغُلَامِ انْظُرْ مَنْ هَذَا! فَقَالَ شَيْخٌ بِالْبَابِ، فَقُلْتُ ادْخُلْ! فَدَخَلَ وَ جَلَسَ، فَقَالَ أَنَا الْعَمْرِيُّ، هَاتِ الْمَالَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ هُوَ كَذَا وَ كَذَا وَ مَعَهُ الْعَلَامَةُ! قَالَ، فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ وَ حَفْصُ بْنُ عَمْرٍو كَانَ وَكِيلَ أَبِي مُحَمَّدٍ(ع)، وَ أَمَّا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَفْصِ بْنِ عَمْرٍو فَهُوَ ابْنُ الْعَمْرِيِّ وَ كَانَ وَكِيلَ النَّاحِيَةِ، وَ كَانَ الْأَمْرُ يَدُورُ عَلَيْهِ.

یک چنین عبارتی اینجا دارد.

قبل از این‌که در موردش صحبت کنم، این ذیل ظاهراً تحریفی هست، کما این‌که در قاموس الرجال هم اشاره می‌کند. حفص بن عمرو کان وکیل ابی محمد نه عثمان بن سعید است. این کلمة حفص احتمالاً تصحیف عثمان هست. عثمان را عثمن می‌نوشتند. عثمن و حفص خیلی شبیه هم هست، احتمالاً عبارت اینجور بوده: و عثمان ابی عمرو. که شده حفص بن عمرو. عثمان بن سعید مکنای به ابی عمرو بوده. عثمان ابی عَمْرٍو كَانَ وَكِيلَ أَبِي مُحَمَّدٍ(ع). عثمان بن سعید اصلش وکالتش از زمان امام عسکری بوده. بعد از او در زمان اما زمان علیه السلام آن وکالت ادامه پیدا کرده.

شاگرد: از امام هادی است؟

استاد: نه، از امام عسکری است. امام هادی البته در موردش. نمی‌دانم آن عبارتش.

شاگرد: امام هادی در مورد خودش است، امام عسکری در مورد پدر و پسر است

استاد: آها، بله. آن وکالت اصلی که وکیل مهمی که بوده، وکیل اصلی بوده زمان امام عسکری بوده. از زمان امام هادی علیه السلام هم که اگر بوده که از آن عبارت هم شاید استفاده بشود، استمرارش آن چیز اصلی‌اش زمان امام عسکری علیه السلام است. امام حسن عسکری است.

وَ أَمَّا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَفْصِ بْنِ عَمْرٍو فَهُوَ ابْنُ الْعَمْرِيِّ وَ كَانَ وَكِيلَ النَّاحِيَةِ، وَ كَانَ الْأَمْرُ يَدُورُ عَلَيْهِ.

وکیل الناحیة یعنی حضرت ولی عصر صلوات الله علیه.

آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم آقای خویی می‌فرمایند که این روایت سندش ضعیف است. اسحاق بن محمد بصری در روایت ضعیف است. بعد می‌گوید بلکه محمد بن ابراهیم بن مهزیار هم که در این روایت هست آن هم ضعیف است. حالا محمد بن ابراهیم بن مهزیار یک بحث مفصلی دارد، آقای خویی مفصل بحث کردند دیگر وارد آن نمی‌شوم. نکتة دوم این‌که از این روایت در نمی‌آید که این وکیل بوده. اینها استدلال به این روایت این هست که کأنّ محمد بن ابراهیم بن مهزیار پدرش که ابراهیم بن مهزیار وکیل بوده، پولی در اختیارش بوده، این پول را گفته برو به وکیل بعدی بده، نشانة وکیل بعدی بودن هم این هست که علامتی که لم یعلم بها الا الله آن نسبت به این علامت به تو آگاهی می‌دهد. بنابراین این از این وکالت ابراهیم بن مهزیار را استفاده کردند. آقای خویی می‌فرمایند از این عبارت وکالتش استفاده نمی‌شود. یک پولی بوده حالا پول برای خودش بوده، مال دیگران بوده، ما چه می‌دانیم پول چی بوده. بله، اصل این‌که تصور شده آن وکیل هست به خاطر این روایت نیست. یک روایت دیگر در کافی هست، آن روایت کافی صریح در وکالت پدر و پسر است. آن باعث شده که این روایت با توجه به آن معنا کنند. ولی آن روایت هم ضعف سند دارد. آقای خویی آن روایت کافی را کامل نیاوردند. تکه‌ای که صراحت دارد را آوردند. اوّل آن روایت هم اگر کسی ببیند، قرائن دیگری غیر از این عبارت آقای خویی هم بر اینکه مربوط به وکالت هست، همین است. می‌گوید محمد بن ابراهیم بن مهزیار می‌گوید اجتمع عندی مال جلیل. مال زیادی در نزد من جمع شده، اجتمع عندی مال جلیل این ناظر به همین بحث این هست که کسی بوده که مال‌های زیادی را در اختیار او می‌گذاشتند تا به امام برساند. بعد داستان مفصل را نقل می‌کند. در آخرش می‌گوید محمد بن ابراهیم مهزیار می‌گوید امام علیه السلام گفتند قد اقمناک مقام ابیک. ما تو را هم در آن مقام پدرت قرار دادیم. آن صدر و ذیل عبارت‌هایش را با همدیگر قرار بدهید خیلی روشن هست که مراد از این مقام ابیک، مقام ابیک در وکالت هست که کار اصلی وکلا هم بحث رساندن مال‌هایی که مربوط به مقام امامت هست بوده صدر و ذیلش. ولی خب ضعف سند دارد به خاطر ضعف سند نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

یک اشکال سومی می‌کند، ما این اشکال را نمی‌کنیم. ایشان می‌گویند وکالت ملازمة با وثاقت ندارد. نه ما وکالت را با وثاقت ملازم می‌دانیم. وکالت‌هایی که اینها بوده اینها نمایندة بین امام و مردم بودند نمی‌شود نماینده و واسطة بین امام و مردم ثقه نباشد. حالا آن بحث‌های کبروی دارد.

شاگرد: شاید وکالت فقط مالی بوده؟

استاد: نه، آن هم فقط اوّلاً وکالت مالی نیست. وکالت عام است و حتی مالی هم باشد آن وثاقتی که، اینجور نیست یک کسی که آدم دروغگویی باشد، ظاهر الصلاح نباشد این را وکیل بگذارند.

شاگرد:

استاد: نه باید ظاهر الصلاح باشد. کسی که ظاهر الصلاح نباشد، یک معصیت آشکار بخواهد انجام بدهد امثال اینها، این را وکیل نمی‌کردند.

شاگرد: عدالتش نه، ضابط شاید

استاد: نه. ظاهر الصلاح. بحث این است وکالت کسی که هیچ وقت کسی که ظاهر الصلاح نباشد را وکیل نمی‌کردند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان